

تصوف

در دوره ایلخانان

تصوف در دوره ایلخانان ایران تا آن حد اهمیت دارد که مقاله مخصوصی برای بررسی و تحقیق درباره مسائل راجع بدان اختصاص داده شود. مدارك مهمی که از ایندوره در دست است حاکی از وسعت زمینه تصوف و کثرت عده صوفیان در اکناف قلمرو ایلخانی و وجود خانقاههای بیشمار در شهرهای مختلف ایران و حمایت خاص فرمانروایان عصر از اهل خانقاه و متصوفه و توجه خاص و اظهار ارادت و زری ایرانی ایلخانان نسبت به مشایخ و بزرگان تصوف میباشد.

هریک از کتابهای «مجموعه مکاتبات خواجه رشیدالدین فضل الله وزیر» و «تاریخ مبارک غازی» و «صفوة الصفاى ابن بزاز» سندی گرانبهاست برای مطالعه در علل پیشرفت تصوف و گردان شدن کار صوفیه و گرمی بازار خانقاهها و محترم و معزز بودن مشایخ و اولیاء تصوف در دوره مورد بحث، و علاوه بر این منابع که منابع و مدارك اصلی و درجه اول در این مورد بشمار میروند در خلال مطالب کتابهای تاریخ که حوادث و وقایع دوره ایلخانان را دربردارند مؤیدات و اشارات مفیدی در این باره بدست میآید. اهم مطالب و مباحثی که از منابع مذکور در بالا راجع بتصوف در دوره ایلخانان مستنبط است از این قرار است:

۱ - در دوره ایلخانان خانقاههای متعدد در اکناف ممالک ایلخانی دایر بوده و جمع کثیری از صوفیان در هر یک از خانقاهها بانجام آداب تصوف و کسب فیض و همت از محضر پیران و مشایخ مشغول بوده اند.

۲ - ایلخانان بزرگ مغول یعنی غازانخان و اولجایتیو و سلطان ابوسعید را توجه

و تمایلی خاص بتصوف و اهل خانقاه بوده و از حمایت صوفیه و ترویج خانقاهها مضایقتی نداشته‌اند و امرای بزرگی چون امیرچوپان در روزگار گرفتاری دست‌نیازدادمان پیران تصوف میزدند.

۳ - وزراء ایلخانان بخصوص خواجه رشیدالدین فضل‌الله وزیر و خواجه غیاث‌الدین محمد بن خواجه رشیدالدین را ارادتی کم نظیر بمشایخ و بزرگان تصوف و توجیهی بیدریغ بصوفیه و اهل خانقاه بوده است و خواجه رشیدالدین وزیر چنانکه خواهیم دید خود تفتنی در علم تصوف داشته و اگرچه شخصاً متصوف نبوده و میل بتزهد در دل او غالب بوده است از رسوم و آداب و احوال و مقامات و احادیث و اخبار راجع بتصوف بکمال آگاه بوده.

۴ - عصر ایلخانان بوجود شیخ کبیر صفی‌الدین اردبیلی و عارف شهیر شیخ محمود شبستری آراسته و صفحه تاریخ شعر و ادب دوره ایلخانی بشاهکاری نظیری چون مثنوی «گلشن‌راز» و منظومه عالی «جام جم» مزین است.
اکنون بترتیب هر يك از مباحث اربعه را شرح می‌دهیم:

الف - خانقاهها و رسوم تصوف در دوره ایلخانان

در هر يك از حوزه‌های علمی دوره ایلخانی یعنی شام‌غازان (۱) و ربع رشیدی و حوزه سلطانیه خانقاههایی برپا بوده و در تاریخ غازانی و مکاتیب رشیدی و صفوة الصفای ابن بزاز و جیب‌السیر و روضة الصفا مکرراً از این خانقاهها یاد شده است. هر يك از این خانقاهها و خانقاههای دیگر را که در اکناف ممالک ایلخانی دائر بوده اند موقوفاتی عظیم بوده و با وجود اینکه اهل خانقاهها از لحاظ معیشت و وسایل زندگی آسوده خاطر و از هر حیث مرفه بودند وزیر رشیدالدین و خواجه غیاث‌الدین و غازانخان بوضع خانقاهها و رفاه حال ساکنین آنها توجیهی خاص و دائم داشته‌اند و احکام و نامه‌هایی که از حضرت خواجه رشیدالدین در این باره صادر شده مؤید این مطلب است. توجه

۱ - سه صورت «شام‌غازان» و «شم‌غازان» و «شنب‌غازان» در مدارک مختلف یاد شده که ظاهراً اولی و دومی بمللی که بحث درباره آن از حوصله این مقاله بیرون است اصح می‌باشد.

و تمایل وزیر رشیدالدین و فرزند او خواجه غیاث‌الدین باهل تصوف در همین جا خاتمه نمی‌یابد و اظهار ارادت و حقارت در برابر مشایخ بزرگی چون شیخ صفی‌الدین اردبیلی و حواله سالانه وجوهی که بمصرف برپا ساختن مجالس ذکر و سماع میرسد و شرکت خود خواجه غیاث‌الدین در مجالس سماع از نکات دیگر است که در منابع و مدارک این دوره مسطور است .

خانقاههای دوره ایلخانی

برای پی بردن خواننده فاضل با اهمیت و کثرت تعداد خانقاهها و وسعت تشکیلات آنها و توجه غازانخان و خواجه رشیدالدین برفاه حال مرتزقه خانقاهها در این دوره مدارک کثیرا که از مجموعه مکتوبات رشیدی و تاریخ مبارک غازانی و صفوة الصغای ابن بزاز و منابع دیگر استخراج شده در اینجا ذکر میکند :

خواجه رشیدالدین در مکتوب چهاردهم از مجموعه مکاتبات رشیدی که « بر طریقه منشور براهالی بغداد و فرزند خود امیرعلی حاکم بغداد و نایب خود نوشته بود بجهت شیخ مجدالدین بغدادی » و مجدالدین بغدادی مذکور را بشیخ الاسلامی آن ولایات منصوب کرده ، از « خانقاه پادشاه سعید غازانخان انارالله برهانه که در بلده بغداد واقع است » نام می‌برد و می‌گوید : « و خانقاه پادشاه سعید غازان خان انارالله برهانه که در بلده بغداد واقع است و تولیت آن بقعه بما متعلق و چند وقت بود که می‌خواستیم که شیخی را که بعواطف ولایات و بدایع صنایع کرامات مخصوص باشد نصب کنیم تا بمیامن محاسن اعمال سنیه و افعال مرضیه او آن بقعه را رواجی پیدا آید و شرفی حاصل شود ، و چون جناب شیخ اکثر اوقات و اغلب ساعات در گوشه خلوت معتکف و در زاویه منزوی می‌بود بدین جهت آن بقعه را بجناب ایشان تفویض نمی‌کردیم ، درین وقت بر موجب درخواست ما از خلوت بجلوة مایل شده و بدرس علوم توحید و معارف الهی مشغول گشته‌اند شیخی آن بقعه را بدو مفوض گردانیدیم تا بتکمیل ناقصان و تعلیم متعلمان و تصفیة باطن مریدان مشغول گردد ، مشروط

بر آنک بدرس عوارف المعارف که از مصنفات شیوخ العالم قدوة الاقطاب، زبدة الاوتاد، زین السالکین و برهان الناسکین، ابو حفص عمر السهروردی است قدس الله سره قیام نماید و وظایف و ارزاق ایشان مرتب و مهیا دارد چنانچه شیخ و مریدان و بواب و فراش و مؤذن و طبّاح که در آن بقعه ساکن باشند مجموع مرفه الحال بوده هر یک بکار خود قیام توانند نمود، اهالی و جماهیر مشاهیر بغداد حمی الله تعالی اهلها عن البغی و الفساد این مثال مسطور را نصب العین داشته از فرموده ما تجاوز نکنند و عدول نجویند، و باجناب رفیع شیخ طریقه بندگی مسلوک دارند، و نوعی نکنند که شکایات از بسمع ما رسد، خواجه محمود عرب که متصدی امور آن بقعه است می باید که بر حسب این مفصل مواجب و ادارات مرتزقه آن بقعه و اخراجات دیگر که تعیین رفته است مرتب دارد» (۱). برای « مفصل مواجب مرتزقه خانقاه غازانی و سایر اخراجات » مراجعه شود بصفحه ای که در ذیل داده شده.

پروفسور محمد شفیع مصحح و محشی دانشمند « مکاتبات رشیدی » در تعلیقات راجع به « خانقاه پادشاه سعید غازان خان » می نویسد: « در غازانی (تاریخ غازانی منظور است) ذکر بی بصراحت از خانقاه غازانی بغداد بنظر نیامد، اما معلوم است که غازان خان رابه خیرات و هبرات و ادارات و نذورات و صدقات و انشا و احداث ابواب البر رغبتی تمام بود، وی در تبریز در موضع شنب ابواب البر بنا نهاد که شامل بود بر گنبد عالی، و مسجد جامع و مدارس و خانقاه و دارالسیاده و رصد و دارالشفاء و بیت الکتب و بیت القانون و حوض خانه و گرمابه سبیل و غیرها (غازانی ص ۲۰۹)، و در ولایت همدان در حدود سفید کوه در دیه بوزنجر در خانقاهی معتبر (غازانی ص ۲۱۵) و در تمامت دیه هاء ممالک خود مساجد و حمامات ساخته (غازانی ص ۳۲۴)، اینهم معلوم است که تولیت بعضی از اوقاف غازانی متعلق بخواجه رشید بود، رک بتاریخ اولجایتو از ابوالقاسم کاشانی منقول در مقدمه به تاریخ مغول از بلوشه ص ۳۶، و بهمین

مکاتبات، ص ۲۳۰ ابن الفوطی (در تلخیص مجمع الاداب، کتاب اللام والمیم، نسخه خطی ۱۰۹ الف و مطبوعه ص ۳۵۰) گفته است که غازان خواجهرشید را متولی قبه خود که درشم تبریز بود ساخته « (۱) .

در حکایت سیزدهم از تاریخ مبارک غازانی «در ابواب البر که پادشاه اسلام در تبریز و همدان و دیگر ولایات انشا واحداث فرموده و موقوفات و تربتهای ایشان و خیراتی که نذر کرده» ضمن شرح «موقوفات ابواب البر مذکور و سائر خیرات و مبرات که ضامم آنست بموجب شرط واقف غازانخان تقبل الله منه بر حسب مفصل و قفیه مبارک که بطریق اجمال» لوازم و وسائل و مرتزقه خانقاه گنبد عالی چنین بقلم آمده است :

«خانقاه اضافت فرش و طرح آلات مطبخ و وجه روشنائی و عطر موجب مرتزقه از شیخ و امام و متصوفه و قوالان و خادم و دیگر اصناف عمله مصالح آتش بامداد و شبانگه و سماع عام در ماهی دونوبت صدقه معینه بر رسم فقرا و مساکین جهت بهاء کرباس و مدارس و پوستین گول» (۲)

ایضاً در تاریخ مبارک غازانی در حکایت سیزدهم از خانقاه بوزینچرد سخن رفته است : «در ولایت همدان در حدود سفیدکوه در دیه بوزینچرد خانقاهی معتبر ساخته و املاک بسیار بر آنجا وقف کرده و وارد و صادر از آن خیر در آسایش اند چنانکه همگان مشاهده میکنند» (۳) جامع علوم انسانی

در پایان مکتوب سی و سوم از مکاتبات رشیدی «که براهالی خوزستان نوشته موشح بمهماتی چند» از خانقاه همدان و مدرسه خانقاه سلطانیه ذکری بمیان آمده است بدین ترتیب : «و گفته ایم که روغن و کشک گو سفندانرا نقل آتشخانه همدان گرداند تا صرف صادر و وارد و فقراء و مساکین و ابناء لسبیل آنجا شده مردم آن بقعه را رفاهیتی تمام حاصل گردد، و پشم آنرا مجموع نقل شیراز گرداند

۱ - مکاتبات رشیدی ص ۳۴۱-۳۴۲

۲ - غازانی ص ۲۰۹

۳ - غازانی ص ۲۱۵

تاجمخت خانقاه همدان و مدرسه ارزنجان و مدرسه خانقاه سلطانیه زیلوهای پسندیده لایق بسازند، و نقل دارالسلطنه تبریز گردانند « (۱)

حافظ ابرو در ذیل جامع التواریخ رشیدی در « ذکر عمارت شهر سلطانیه و بنای قلعه آن » از خانقاه سلطانیه که ذکر آن در بالا گذشت اسم برده است : « در اینجا قریب هزارخانه بوده و عماراتی عالی در مناره بزرگ بر دو طرف ایوان آن و در عمارت مدرسه دارالشفاء و خانقاه هر یک با موقوفات بسیار و تا کنون (یعنی زمان حافظ ابرو) بعضی از آن عمارت باقی است » (۲)

ایضاً در مکتوب چهل و پنجم از مکاتبات رشیدی « که بر شیخ صفی الدین اردوبیلی قدس سره نوشته است » حواله ای از جانب خواجه رشیدالدین بجهت خانقاه شیخ صفی الدین مسطور است : « در این وقت بجهت خانقاه مخدومی که مطرح انوار هدایت و مظهر اسرار ولایت است اندک وجهی بر ولایت مذکور حواله رفته تا در لیلۃ المیلاد رسول الله صلی الله علیه و سلم سماطی سازند ، و اعیان جمهور و صدور اردبیل حاضر گردانند و سماعی صوفیانه بفرمایند ، و عند الفراغ این درویش دلریش را بدعای خیر یاد کنند و مفصل احوالات مذکوره بر حاصل املاک غازی و رشیدی ملکی و ضمانی که ملکی حلال و مالی بی و بالست حواله رفته است بدین موجب : .. الخ » (۳)

صاحب حبیب السیر نیز در تعداد عمارات و بقعات آن بانی میانی خیرات (یعنی غازانخان) از خانقاههایی که با امر پادشاه ساخته شده یاد کرده است : « غازانخان هم در آن اوان متصل بآن بقعه رفیع دیگر بقاع تقاع تعمیر نمود برین موجب : مسجد جامع ، مدرسه شافعیه ، مدرسه حنفیه ، خانقاه ، دارالسیاده ... و در خانقاه شیخ و پیش نماز و باورچی خادم .. تعیین کرده ... و شرط کرد که در خانقاه هر

۱ - مکاتبات رشیدی ص ۱۸۳

۲ - ذیل جامع ص ۱۰

۳ - مکاتبات ص ۲۶۸-۲۶۹ . برای صورت ریز حواله خواجه رشید بجهت خانقاه

شیخ صفی و مکاتبات ص ۲۷۰ تا ۲۷۲

بامداد و شبانگاه فقرا و مساکین را آش دهند و در ماهی دو نوبت متصوفه و خوانندگان جمع آمده خوانندگی و سماع کنند و در آن روز جهت ایشان اطعمه و حلوا پزند و فرمود که . . . در لیالی جمعه در مسجد جامع و مدارس و خانقاه حلوا پخته بساکنان آن بقاع دهند . . . پوشیده نماید که عمارات آن پادشاه خجسته صفات منحصر در بقاع مذکوره نبود بلکه در اطراف ممالک محروسه مواضع دیگر نیز تعمیر نموده شهر اوجان و خانقاه همدان از آن جمله است و در ایام دولت آن پادشاه عالی همت بموجب فرمان او در جمیع قری و قصبات ولایات عراقین و فارس و کرمان و آذربایجان حمامات و مساجد و خوانق ساختند « (۱) .

در تاریخ مبارک غازانی در جای دیگر جز آنها که گذشت از ساختن خانقاهها در کلیه شهرها سخن بمیان آمده و با توجه بتصریح صاحب حبیب السیر که میگوید « بموجب فرمان او در جمیع قری و قصبات ولایات عراقین و فارس و کرمان و آذربایجان . . . خوانق ساختند » و این سند از تاریخ مبارک غازانی رونق کار صوفیانی در روزگار غازانخان بخوبی معلوم میشود : « چون خانقاه و مدارس و مساجد و دیگر ابواب البر در هر موضعی می ساخت و اوقاف معین می فرمود و وظائف و مشاهرات هر طائفه در نظر آورد و فرمود که چگونه است که از آن فقها و متصوفه و دیگر طوائف هست و از آن سادات نیست » (۲) .

در صفوة الصفاى ابن بزاز از آمدن شیخ صفی الدین اردبیلی بتبریز و نزول او بخانقاه رشیدیہ یاد شده است : « حکایت دام بر کتہ گفت که چون شیخ قدس سره در تبریز بخانقاه رشیدیہ که در عمارتست بالتماس وزیر غیاث الدین نزول فرموده بود . . . » (۳)

نیز در صفوة الصفا ذکر خانقاه رشیدیہ رفته است : « مولانا شمس الدین روایت

۱ - حبیب السیر ج ۳ ص ۱۸۸-۱۸۹

۲ - غازانی ص ۱۹۰

۳ - صفوة الصفا ص ۳۰۳

میکند از مولانا شمس الدین محمد بن مولانا کمال الدین احمد که در آن زمان که شیخ بتبریز آمده بود در خانقاه رشیدی به ری در صحبت مولانا شمس الدین کرده شیخ بخدمت شیخ رفت « (۱) . در صفحه دوست و نود و یک همین کتاب نیز داستانی رفتن شیخ بتبریز و استقبال خواجه غیاث الدین محمد رشیدی و شیخ زاهد خانقاه و زبیر فرود آوردن مذکور است . ایضاً در صفحه دوست و نود و شش صفوة الصفا به خانقاه رشیدی اشاره شده است . همچنین در صفحه صد و هشتاد و هفت آمده است : « خواجه عبدالملک گفت شیخ قدس سره در تبریز در خانقاه وزیر غیاث الدین محمد رشیدی نزول فرموده بود . در جای دیگر از خانقاه منکوحه وزیر غیاث الدین یاد شده : « حکایت ادام الله بر کتبه که شیخ قدس سره باری به تبریز در خانقاه منکوحه وزیر غیاث الدین که نبیره شیخ ربانی شیخ شهاب الدین سمروردی روح الله روحه بود . . . » (۲)

یکی از علل رواج و وسعت دامنه تصوف در دوره ایلخانان وجود خانقاه های بزرگ و پیران گرم نفس و نظم و ترتیب خاص خانقاهها بود که ناظرانرا مجذوب و رهگذرانرا مفتون میساخت چنانکه محمد ابراهیمان از اقارب شیخ بهمین ترتیب مجذوب و ربوده شد : « . . . از اقارب شیخ قدس سره در کلمخوران محمد ابراهیمان نام مردی بود و این محمد از برای برنج بگیلان بطرف خانابلی که از نواحی گیلان ناحیتی است رفته بود و در خانابلی دیهی است هلیه کران بدان دیه رفت و از آنجا برنج خرید و حال آنکه شیخ زاهد را قدس روح در عیال بود یکی در سیاه رود بر لب دریا . . . و یکی در دیه هلیه کران و درین وقت که محمد ابراهیمان بهایه کران رفت شیخ زاهد در دیه هلیه کران بود . محمد ابراهیمان برنج خرید و بزایه شیخ زاهد طایفه را دید پاکیزه اهل تمیز در کسوه نور مطهر و چون چشمه خور منور و درزی متصوفه بصفات اهل صفوة متصف و بذکر و عبادت مشغول . . . محمد را خوش آمد

ودل ربه‌بوده ایشان شد و بدست مبارك شيخ زاهد قدس روحه توبه کرد و درزی ایشان در آمد و تغییر لباس کرد و جامعه اهل تصوف در پوشید و از آنجا مراجعت نمود
 و چون محمد بنزد شيخ صفی بازگشت و شيخ او را درزی در ایش دید و احوال شيخ زاهد را شنید یکباره حالش بگردید و دلش در اهتزاز و جانش به پرواز آمد و بترتیبی که در صفوة الصفا آمده است بخدمت شيخ زاهد شتافت (۱).

توجه عام و خاص به تصوف و صوفیه

چنانکه اشاره شد و بتفصیل خواهیم دید در این دوره تصوف با کلیه رسوم و آدابش رایج بود و کثرت تعداد خانقاهها و عده صوفیان و حمایت ایلخانان و توجه وزراء و اقبال عام و خاص ایندوره را از لحاظ «تصوف خانقاهی» و وجود عرفای عالیقدری چون شيخ صفی الدین اردبیلی و شيخ محمود شبستری از ادوار مشخص و مهم تاریخ ایران بعد از اسلام قرار داده است. داستانهائی که راجع بمجالس صوفیان و شرکت عامه مردم و حاضر بودن بزرگانی مثل خواجه غیاث الدین وزیر در آن مجالس در صفوة الصفا آمده، و مطالب مندرج در مکاتبات رشیدالدین وزیر مؤید صحت و درستی آن داستانهاست، از رواج تصوف و نفوذ مشایخ و توجه عام و خاص باین مذهب و مسلك حکایت میکند. توجه و علاقمندی مردم در ایندوره بمذهب عرفان و مسلك طریقت تا جائی بوده است که رسماً از مشایخ بزرگ و از مراکز تصوف تقاضای اعزام نماینده و خلیفه میکردند و معلوم میشود که اهل آنروزگار مشتاق تربیت و تهذیب و محتاج و تشنه تسکین و آرامش روحی بودند چنانکه در شرح احوال پیر اسمعیل اردبیلی آمده است: «عديم الشبيه والعدیل پیر اسمعیل الاردبیلی که شيخ در حق او فرموده است که از اولیاء خداست در زمان شيخ صدرالدین دامت برکته جماعت اصفهان التماس ارسال خلیفه بدانجا کردند که در آن نواحی بارشاد مردم قیام نماید شيخ صدرالدین اسمعیل را اجازه توبه داد و بدان نواحی روانه گردانید . . .» (۲)

۱ - صفوة الصفا ص ۲۵

۲ - صفوة الصفا ص ۳۵۵

ابتدال تصوف در دوره ایلخانان

وسعت زهینة تصوف و کثرت عدۀ صوفیان و خانقاهها و رواج رسوم و آداب تصوف را نباید با حقیقت تصوف و استحکام معنوی آن اشتباه کرد و شاید هیچگاه نسبت مستقیمی بین جلوه و رونق تشریفات و کثرت پیروان و قدرت ظاهری هیچیک از ادیان و افکار معنوی و حقیقت و لب و نفوذ واقعی و معنوی آن ادیان و افکار وجود نداشته است. هر مکتبی نخست بر اساس حقایق معنوی و روحانی بوجود میآید و چون پیشرفت و موفقیت هر عقیده و فکری مستلزم ظواهر و تشریفات مناسب و مستوجب کسب نیرو و اقتدار ظاهری نیز میباشد رفته رفته گراگردد مغز آن مکتب و عقیده را قشرهایی از تشریفات و رسوم و ظواهر می پوشاند. کم کم قشرها آنچنان متراکم میشوند که تشخیص لب و مغز از قشر و پوست و حقیقت و معنی از ظواهر و بدع و رسوم و لواحق مشکل میشود و چون عامه همواره متمایل بظواهر و رسوم و سنن و قشرند و درک حکمت باطن و فلسفه ادلیه و لب و مغز و حقیقت که مخصوص خواص است از حوصله ذهن و اندیشه آنان بیرونست و برعکس ظواهر و رسوم ظاهری متضمن ملتسمات نفس و متلذذات ذوق ظاهر برست و لب و جوی آنان میباشد، لب و مغز و حقیقت فراموش میشود و اسم و ظواهر و پوست و قشر باقی میماند. سیر تصوف در ادوار مختلف اسلامی و تطور آن تا امروز یکی از نمونه های بارز این اصل بدیهی و کلی محسوب میشود. از قرن پنجم بعد غالبۀ قشر بر مغز و پیروزی ظاهر بر حقیقت کم کم در مکتب تصوف و بین متصوفه شروع میشود تا جائیکه ابوالحسن بوشنجی در مقابل سؤال «تصوف چیست؟» پاسخ میدهد: «تصوف اسمی و حقیقت پدید نه و پیش از این حقیقت بود بی اسم» و در دوره سعیدی که دوره مورد بحث در این مقاله است کار بجائی میرسد که سعیدی میفرماید: «یکی را از مشایخ شام پرسیدند که حقیقت تصوف چیست گفت ازین پیش طایفه در جهان بودند بصورت پراکنده و بمعنی جمع امروز خلقتی اند بظواهر جمع و بدل پراکنده». مثنوی جام جم اوحدی مدرک گرانبهایست که از ابتدال تصوف در

دوره ایلخانان و غلبه «ظواهر و رسوم و غرض کسب حظوظ نفسانی» بر «حقیقت و معنای تصوف» حکایت میکند. اوحدی در جام جم تحت عنوان «در شرح حال اهل زرق و تلبیس» (۱) میگوید دین و ایمان چون سیمرغ و کیمیا نایاب شده و طریقت و تصوف دامی گشته که شیادانی با سم پیر و شیخ در سر راه خامان ره نرفته گسترده اند:

بی‌خطر نیست کار سیر امروز	دیده و رشو که نیست خیر امروز
اهل مکر و حیل بکوشیدند	بر با روی دین پوشیدند
سخن صدق سر بلاف آورد	دین چو سیمرغ رو بقاف آورد
طالبی چشم و گوش باش ای دل	با چنین‌ها بهوش باش ای دل
که بسی دام و دانه در راهست	گذرت جمله بر سر چاهست
چو نهنگند باز کرده دهان	همه در نیل خرقة گشته نهان

آنکاه بالحن مزاح آمیزی پیران و مشایخ شیاد و ریاکار را انتقاد کرده میگوید:

پیر شیاد دانه پاشیده	کرد او چند ناتراشیده
ریش را شانه کرده پره زده	سر که بر روی نان و تره زده
پنج‌شش جانشانده حلقه ذکر	سر خود را فرو کشیده بفکر
تاکی می آورد زدر خوانی	یا که سازد برنج و بریانی
کم بری زر ز زرق نپذیرد	پر بری زود در بغل گیرد ...
همچو گردون کبود جامه شده	صید را گرگت این تهاغه شده
از برون خرقة های صابونی	و ز درون صد هزار ما بونی
چون بیابند نو ارادت را	کار بندند عرف و عادت را
جامه زرق برنورد کنند	بر دلش حب مال سرد کنند
ببرندش بدعتی دو سه گرم	تا در آفتد زنان خلق بشرم
پس برمزش در آورند از خواب	کلی پسر وقت میرود دریاب

گر مریدی کجاست سفره آتش
 از میانشان برون رود درویش
 روی در روی تنگ و نام کند
 درمی چند را بلاو دهد
 ببرد پسر را به پهمانی
 صوفیان سفره را فراز کشند
 همه درهم خورند کاین فرضست
 کودکان ناشتا پدر مدیون
 آنگاه میگوید فقر واقعی و محمدی بیرون از ظاهر و خرقة ازرق است :

فقر بیرون زازرقست و کیود
 نام آتش چرا نهی برود
 شیخ واقعی کسیست که آتش در مال دنیا و حب مال زند :

شیخ باید که سیم و زر سوزد
 تا ازو دیگری نیاموزد
 اگر راه و رسم در مسوزی را نمی دانی از شاعر بزرگوار ایران فردوسی طوسی
 بیاموز که پیلواری درم را بفقاعی و آب پخی داد :

گر ندانی تو این درم سوزی
 زان بهشتی چرا نیاموزی
 کو بعمری چنین کتابی ساخت
 پس بیلی درم بیخ آبی ساخت
 پس چون معلوم شد که پیر واقعی کیست ،

شیخ ما آنچنان بزرگانند
 نه چنان روبهان و گرگانند
 باز تأکید میکنند که فقر واقعی نه اینست که مدعیان فقر پیش گرفته اند :

فقر اگر خوردنست و گامیدن
 همه را بهتر از توهست اینحال
 هرزه ای چند بردر آیدن
 بر سر جاه و حسن و شوکت و مال
 برو ای خواجه چاره خود کن
 رقه بر دلق پاره خود کن
 اوحدی در فصل « در فوائد سفر و آداب آن » که بالین بیت آغاز میشود :

چون ندانی زخود سفر کردن بایدت برجهان گذر کردن
 وضع خانقاهها و درویشان روزگار خود را سخت انتقاد کرده و آنها را به مارگیری
 و حقه بازی و نیرنگ و دروغبافی و راحت طلبی و گدائی متهم ساخته و حقیقت جویان و
 سالکان را از خوردن گول آنان بر حذر داشته و بسیر و سفر و مطالعه در آفاق و انفس
 تشویق کرده است :

بدر آی حکیم فرزانه	بر نشاید نشست در خانه
چند در خانقاه دود کنی	سفری کن مگر که سود کنی
نشود مرد پنخته بی سفری	تا نکوشی نباشدت ظفری...
پیش ازینهم روندگان بودند	عشق را پاک بندگان بودند
که بجز راه حق نرفتندی	در پی جر و دق نرفتندی
بمجاور فتوح دادندی	از نفس قوت روح دادندی
گوشه داران ز مقدم ایشان	شاد بودند از دم ایشان
ریختی پایشان بهر حرکت	بر زمینی زمین صبر کت
رنگ پوش دروغ چون بر شد	عقد خر مهره رشته در شد
خلق در یافت زرق سازیشان	حق نمائی و حقه بازیشان
نام تلبیسشان بسانی رفت	که کراعات ده بنانی رفت
بروش چون گناهکار شدند	همه در چشم خلق خوار شدند
تا که شد زین ملامت انگیزان	خون درویش با کروریزان
گشت کار طریقت آشفته	شد جهان از مجردان رفته
از مسافر ادب نمیجویند	وینک از در بدر نمی پویند
زین کچول و کچل سری چندند	که بریش جهان همی خندند...
رند و رقص و مارگیر همه	زرق ساز و زنج پذیر همه
درم اندر کلاه خود دوزند	خلق را ترک همت آموزند

بدیهی است که همچنانکه از گفتار خود او وحدی نیز برمیآید صوفیان همه رند و رقص و مارگیر و زرق ساز و زنج‌پذیر، و همه مشایخ و پیران مدعی بی‌عمل نبوده‌اند و چنانکه اشاره شد و بتفصیل خواهیم دید ایندوره از لحاظ وجود عرفای عالی‌قدری چون شیخ صفی‌الدین و عرفای شاعری چون شیخ محمود شبستری از ادوار مهم ایران اسلامی بشمار است ولی در هر حال این انتقاد او وحدی را به‌اغلب و اکثر متصوفه و اهل خانقاه در آن روزگار می‌توان وارد دانست. عکس‌العمل همین اوضاع است که زمینه را برای ظهور شخصیتی عارف و صریح و منتقد چون حافظ شیرازی آماده می‌سازد تا یکباره آتش در خرقه‌ریا بزند و از آستین خرقه‌های مرثیان هزاران بت کشف کند و بگوید:

خدا زان خرقه بیزار است صد بار که صد بت باشدش در آستینی

سماع صوفیانه در ایندوره

چنانکه اشاره شد در ایندوره ککار صوفیان گردان و رسوم و آداب تصوف در خانقاهها و در بین صوفیان بکمال جاری و مجری بود و خانقاهها رونقی تمام داشتند و مشایخ تصوف از منتهای اعزاز و اکرام برخوردار بودند. یکی از رسوم صوفیان که در ایندوره رونقی تمام داشت « سماع صوفیانه » و « قول قوالان » بود تا جائیکه خواجه رشیدالدین وزیر و غازانخان دروقفیات و شروط آثار و ابنیة خیر لزوم سماع هفتگی یا دو هفتگی و سماع بزرگ در لیلۃ المیلاد رسول اکرم ﷺ را موکداً اثبات کرده‌اند و در نامه‌هایی که خواجه رشیدالدین وزیر بشیخ صفی‌الدین و اهالی بغداد نوشته بانعقاد مجالس سماع در شبهای جمعه و شب لیلۃ المیلاد نبی بزرگوار اشاره کرده و فرزند او خواجه غیاث‌الدین محمد با آنهمه جلال و عظمتی که در روزگار وزارت داشت شخصاً در مجالس صوفیان حاضر میشده و بسماع آنان گوش میداده است.

نگارنده اسناد مربوط باین موضوع را که در مدارک معتبر راجع بدوره ایلخانان مذکور است از نظر خواننده میگذراند. خواجه رشیدالدین فضل‌الله در پایان نامه‌ای « که بر طریقه منشور بر اهالی بغداد و فرزند خود امیر علی حاکم

بغداد و نایب خود نوشته بود بجهت شیخ مجدالدین بغدادی « ضمن مفصل مواجب مرتزقه خانقاه غازانی و سایر اخراجات » در ذیل « اخراجات لیالی متبر که » مینویسد:

« جمعات مقرر شده که درین شب سماعی باشد که اکابر و اعیان بغداد حاضر شوند مشروط بر آنکه چون سماع آخر شود دعاء بانی که پادشاه غازان است و مسبب که این ضعیف است بفرمایند انشاء الله در معرض اجابت افتد .

آش نان بریان حلوه قوال شمع قند غسل ...
۱ نفر

۲۰۰ قطعه ۱۰۰ من ۵۰ قطعه ۱۰۰ قطعه عر (۱۰ دینار) ۱۰ عدد ۳۰ قطعه ۷۰ قطعه الخ « (۱) .

در مکتوب چهل و پنجم نیز « که بر شیخ صفی الدین اردوبیلی قدس سره نوشته است » پس از ذکر تحیات و بیان نیت کمک بضعفا و درماندگان میگوید :

« درین وقت بجهت خانقاه مخدومی که مطرح انوار هدایت و مظهر اسرار ولایت است اندک وجهی بر ولایت مذکور حواله رفته ، تا در لیلة المیلاد (۲) رسول الله

۱ - مکاتبات رشیدی مکتوب ۱۴ ص ۳۹-۴۰

۲ - ملك مظفر الدین کو کبوری صاحب ار بل که ظاهر اول کسی است که در سنه ۶۰۴ هجری مصادف با مولد النبی ص را صورتی خاص داد (رک به انسیکلو پدیا آف ایسلام ۳ : ۴۲۰) ، « کان بعمله سنة فی ثامن الشهر (یعنی شهر ربیع الاول) و سنة فی ثانی عشرة لاجل الاختلاف الذی فیہ » (و فیات الاعیان ۱ : ۴۳۷) ، محمد بن یوسف الشامی در سبیل الهدی والرشاد فی سیرة خیر العباد المشهور بالسیرة الشامیة گفته است : « ومن احسن البدع ما البدع فی زماننا هذا من هذا القبیل ما کان یفعل بمدينة ار بل کل عام فی الیوم الموافق لیوم مولد النبی صلی الله علیه وسلم من الصدقات والمعروف و اظهار الزینة والسرور ... و کان اول من فعل بالموصل عمر بن محمد احد الصالحین المشهورین و به اقتدی فی ذلك صاحب ار بل و غیره رحمهم الله تعالی (الدر المنظم . فی حکم عمل مولد النبی الاعظم طبع دهلی سنه ۱۳۱۱ ص ۸۴) ، ابن خلکان نیز متن ذکر عمل سماعات (بعد صلاة مغرب در لیلة المولد و بعدش) و عمل سماط عام (در میدان و سماط ثانی در خانقاه) در یوم مولد می کند ، اثر این احتفالها از ار بل به مشرق و مغرب رسید چنانچه از متن ظاهر است ، نیز ازین که ابو حمو موسی بن یوسف امیر تلمسان (۷۵۳ تا ۷۸۸) که جلوسش موخر است از موت رشید قریبا به سی و شش سال در کتاب خود واسطة السلوک فی سیاست الملوک (طبع تونس سنه ۱۲۷۹) بسر خود را وصیت میکند (برص ۱۶۷) که بطریق پدر خود هر سال اهتمام لیلة مولد النبی ص کند ، و درو اتفاق عام سارد و سال بسال او را سنه موکده قرار دهد ، و در آن شب در موااساة فقراء و عطاء شعرا کوشد ، و مثل پدر خود به نظم مولدبات افضل مزیات را حاصل کند « تعلیقه محمد شفیع بر لیلة المیلاد رسول الله ص ۲۶۹ مکاتبات » .

صلی الله علیه و سلم سماطی سازند و اعیان جمهور و صدور اردبیل حاضر گردانند ، و سماعی صوفیانه بفرمایند ، و عند الفراع این درویش دلریش را بدعای خیر یاد کنند و مفصل حوالات مذکوره بر حاصل املاک غازانی و رشیدی ملکی و ضمانی که ملکی حلال و مالی بی وبالست حوالت رفته است . . . الخ « (۱)

مکاتبات خواجه رشیدالدین فضل الله تنها سند « رواج سماع صوفیانه در دوره مورد بحث » نیستند بلکه از کتابهای پر ارزش صفوة الصفاى ابن بزاز و تاریخ مبارک غازانی و حبیب السیر و غیره می توان مدارک گرانبهای در این باره بدست آورد . از مجموع این مدارک استنباط میشود که تصوف با کلیه مظاهر و تشریفاتش چون مجالس و عظ و سماع و قول و روابط خاص مرید و مراد و دیگر رسوم خانقاه در این دوره رایج بوده است و اهل تصوف از حمایت بیدریغ و زراری بزرگ ایلخانان یعنی خواجه رشیدالدین فضل الله و خواجه غیاث الدین محمد و توجه خاص شخص ایلخانان برخوردار بوده اند . باب ششم صفوة الصفاى ابن بزاز مستقلاً « در ذکر سماع و وجد شیخ صفی الدین قدس سره » است و مطالب جالبی راجع بوجد و حال شیخ صفی الدین و رسوم سماع صوفیانه آن عصر در آن مندرج میباشد و مضامین آن اشاراتیرا که در کتابهای تاریخ این دوره و مکاتبات رشیدی آمده روشن میسازد (۲) :

در صفحه ۲۱۱ صفوة الصفا این حکایت مسطور است : « حکایت ادام الله بر کتبه گفت و از مشاهیر سخنهاست که وقتیکه شیخ قدس سره در تبریز در جامع عمارت رشیدی بود روز جمعه بنماز حاضر شده بود و بعد از نماز مولانا شمس الدین طوطی و عظمی گفت و مجلسی بود که مثل آن در ادوار روزگار کمتر واقع شود که مجمع سلاطین همچون سلطان بسور رحمه الله و وزرا همچو غیاث الدین وزیر و ارباب دنیا که در آن زمان بودند و ارباب علوم همچو سید برهان الدین عبری و مولانا فخر الدین چاربردی

۱ - مکاتبات رشیدی ص ۲۶۸-۲۶۹

۲ - رك بصفوة ص ۲۰۹ بعد برای ذکر سماع و وجد شیخ صفی

ومولانا قطب‌الدین ومولانا عضد‌الدین شبانکاره وائمه تبریز که هر یکی اعلام علوم و علامه عالمی بودند حاضر بود و جمعی از خلفای شیخ که ناموران بودند حاضر بودند شعر مجلسی بود پر هدی و علوم عالمی بود پر بدور و نجوم

ومولانا شمس‌الدین طوطی بساط مجلس تذکیر بر لطایف مثل‌الذین اتخذوا من دون الله اولیاء نهاده بود و میفرمود که اعتماد بر مادون خدا کردن همچنانست که اعتماد بر نسج عنکبوت کردن که نه گرما باز دارد و نه سرما که باندک خاشاکی منهدم و منهدم گردد شعر در خانه عنکبوت چون سازد جای سیمرع که آشیان قافش باشد و از آنجا سخن بجایی رسید و بمرتبه کشید که خطافی در خانه آشیان سازد و بیضه نهد اگر به پروردن و بر آوردن بچه مشغول نگردد و بمجرد آمد و شدی بهوای نفس قناعت نماید و صاحب خانه از آمد و شد و تلویث زرق او ملول شود چوبی بردارد و آشیان او را خراب گرداند و اگر آن خطاف پروردن بیضه و بر آوردن بچه مشغول شود و بچه را پروراند و بکمال رساند چون صاحب خانه ملول گردد و بدان چوب آن آشیان را خراب گرداند آن بچه از آشیان پرواز گیرد و برشاد روان ایوان سلطان نشیند . شعر

مرغ این اوج هوا بال چو بگشاید باز آشیان ذروه ایوان شه‌نشاه کند ، چون شیخ رمزی از رازی که بر غیر او عیان نبود بشنود بی اختیار از وی نعره صادر شد که صدای تا آن یکساعتی باقی بود و اصحاب دین و دنیای که حاضر بودند سر اسیمه حیرت شدند و شیخ در سماع رفت و وجود بروی غالب شد جماعت از اطراف و زوایای جامع متوجه شدند و از غلو و غلبه و ازدحام خلائق حال مجلس دگرگون خواست شدن شعر و حیرنی لمع الهلال و لادجی و شککنی جمع الانام و لاحشر

خواجه امیر احمد رشیدی بر مثل داب ایشان چوب برداشت که مردم را از ازدحام باز دارد مردم غلبه بروی کردند و ویرا زیر پای آوردند و خواجه سرایانی که باوی بودند ویرا از زیر پای خلائق خلاص دادند امیر احمد چوب از دست بینداخت و

دستارچه برچشم نهاد که این حال آثار قدرت الهی است . . . و از حرارت این گرم روان سید برهان‌الدین را در جگر آتش افتاد و آب از دیده بگشاد با وجود آنکه او را نسبت با متحکمه می‌کردند که اعتقاد او را بنیاد محکم و قوی با هیچ قومی نباشد سایر موالی چون او را اشکبار بی اختیار دیدند هر يك بی اختیار سرشك اشك از چشم میباریدند و هایموی ارباب سلوک و حیرت اکابر و ملوک بحدی انجامید و بغایتی رسید که در افواه سروران داستان شد . . . مولانا شمس‌الدین طوطی بر پایه منبر حیران بر پای بماند و مجال تنطق و حرکت نداشت تا چندانکه سماع بآخر رسید و مردم بیارمید پس آغاز کرد و روی بوزیر غیاث‌الدین آورد و گفت اگر خواجه هزار مسجد دیگر بسازد که این چنین مسجدی و این چنین مجمعی و مجلسی که ارباب دین و دنیا حاضرند میسر نگردد و اگر من هزار مجلس بگویم که چنین مجلسی که ذوقی بچنین دل صاحب‌دلی برسانم ممکن نشود به‌ازین چه توانم گفتن که بچنین دل چنین صاحب‌دلی ذوق برسانم پس خواجه غیاث‌الدین قوال طلبید و خواست که چیزی گویند تا شیخ را حالی دیگر پیدا شود و قوال آغاز کرد و بسیاری بگفت میسر نشد و صحبت درنگرفت و شیخ بجای دیگر و بحالی دیگر مشغول بود . . .

چون باز پی شکار بگشاید بال در راه زغیر او نیاید بخیال

عاقبت خواجه قطب‌الدین تبریزی برخواست و سماع کرد شیخ را خوش آمد و بوی دعا کرد که مرا سبکبار گردانیدی و خاطر از بند رها نیدی پس روی بغیاث‌الدین وزیر کرد و فرمود که بازی صیدی دید و کلی عزمش بصید کردن مشغوف شد و در پی او پرواز کرد اگر در راه صیدی دیگر بیند عنان از آن صید مقصود نه پیچد و بد دیگری مشغول نگردد همچنان چون دل در هوای آن صید مقصود پرواز کرده باشد و در پی او رفته بد دیگری التفات نکند و مقصد و مقصود طلبد شهباز که دست شه‌نشیمن جوید
باتوده خاك پا سپر کی بوید

در صفحه ۲۹۸ و ۲۹۹ صفوة الصفا ذکر سماع صوفیانه در خانقاه منکوحه

خواجه غیاث‌الدین وزیر آمده و حاکی از ارادت خواجه در حق شیخ صفی‌الدین و رواج سماع صوفیانه در دوره مورد بحث و شرکت وزیر اعظم ایلخانی در مجالس سماع است :

« حکایت ادام‌الله بر کتبه گفت که شیخ قدس سره باری به تبریز در خانقاه منکوحه وزیر غیاث‌الدین که نبیره شیخ ربانی شیخ شهاب‌الدین سهروردی روح‌الله روحه بود و دعوتی کرده بود و شیخ را برده قوالان چیزی گفتن آغاز کردند و جماعت از حشمت و هیبت شیخ سماع نمیتوانستند کردن و ایشانرا در خاطر آمد که شیخ حرکت کند تا ایشان سماع کنند ناگاه شیخ بوزیر غیاث‌الدین گفت فرزند محمد ما در آن خلوت رویم و بگوش سماع کنیم و یاران بتن سماع کنند وزیر دستبوس کرد و گفت ای والله ما همه این میخواستیم اما نمیتوانستیم گفتن شیخ بولایت دانست پس شیخ اندرون رفت و ایشانرا آن شب سماعی خوش برفت و شیخ در خلوت گفت چون ایشانرا دهشت بود گرانی نباید کردن و هر که بر ریاضت دل او سبکبار از علایق شد و ثقل جسمانی از وی بخفت روحانی مبدل شد سبک‌روح او را توان گفتن پیش اهل تصوف ». از این حکایت و عبارت « وزیر دستبوس کرد و گفت ای والله ما همه این میخواستیم اما نمیتوانستیم گفتن » برمیآید که خود وزیر خواجه غیاث‌الدین هم معمولاً در سماع با اهل مجلس شرکت میکرد که آنروز از هیبت شیخ جرأت سماع ننموده و در دل میخواسته است که شیخ حرکت کند تا او و دیگران سماع کنند.

در یکی دیگر از حکایات باب ششم صفوة الصفا از سماع شیخ صفی‌الدین در مسجدی که بر در زاویه خواجه افضل بوده سخن رفته و داستان چنین است که زن امیر ضیاء‌الدین قوشچی مدهوش سماع شده قصد شرکت در مجلس سماع میکند و شیخ بنور ولایت از حضور او آگاه شده از سماع باز می‌ایستد و چون سیده درمی‌یابد که سماع شیخ روحانی و خالی از قصد کسب حظوظ نفسانی و جسمانیست مرید شیخ میشود و روز دیگر دعوت و ضیافتی شکر فمیسازد و حصه دیهی که احمد آباد نام داشته

بشیخ می بخشد و شیخ آنرا بخواجه افضل می بخشد .

خواجه رشیدالدین فضل الله در تاریخ مبارک غازانی ضمن شرح گنبد شنب غازان و ابواب البر که در حوالی آنست از خانقاه گنبد عالی نام برده و « سماع عام در ماهی دونوبت » را تصریح کرده است و جزء مرتزقه خانقاه علاوه بر شیخ و امام و متصوفه و خادم و دیگر اصناف عمله به « قوالان » نیز اشاره نموده (۱) .

در تاریخ حبیب السیر نیز ضمن شرح شروط موقوفات شنب غازان و بقاع متصله آن بخوانندگی و سماع صوفیان اشاره شده : « و شرط کرد که در خانقاه هر بامداد و شبانگاه فقرا و مساکین را آش دهند و در ماهی دونوبت متصوفه و خوانندگان جمع آمده خوانندگی و سماع کنند و در آن روز جهت ایشان اطعمه و حلوا پزند » (۲) در خاتمه نظر « اوحدی مراغی » صاحب مثنوی نفیس جام جم را که کتاب مذکور را در ۷۳۲ یا ۷۳۳ بنام سلطان ابوسعید بانجام رسانیده ، درباره سماع ذکر می کنیم . اوحدی نظر خوشی نسبت بسماع و لامحاله سماع معمول و متداول در روزگار خود ندارد و سماع معمول در آنروزگار را بسختی مورد انتقاد و خرده گیری قرار داده آنرا وسیله ارضاء شهوت نفس و غیر مفید در راه وصول بحق میداند و اشعار او در این باره حاکی از تداول و رواج کامل سماع صوفیانه در آنروزگار و توجه مفرط اهل خانقاه و صوفیان بظاهر رسوم تصوف و دوری و بی بهره گی آنان از حقیقت تصوف است :

آن زمانت رسد سراندازی	کانچه داری جز او براندازی
دفعه باید که زخم پنجه خورد	نی زدست وزدم شکنجه خورد
تا تو در چرخ وای وای زنی	همچو مصروع دست و پای زنی
لب آن از دمیدن آبله کرد	کف این از کفیدنش گله کرد
تو اگر اصلی و سیلت چیست	و گرت حالتیست حیلست چیست

۱ - تاریخ غازانی ص ۲۰۹

۲ - حبیب السیر ج ۳ ص ۱۸۸

سعی وجدی و حالتی باشد
این تفاوت ز بهر خام بود
چه تواند چو نی تهی مغزی
صفت او زبان حال کند
شتر مسترا علف چه بود
دف قوال را دریدی تو
باچنین آس و شربت و بریان
چشم برهم نهی فرو مالی
شمع و قندیل و نای و دف باید
برنهالی نهاده بالش را
زین سماعت چه چیز نظم شود
این سماعی که عرف و عاداتست
تا نمیری زحرص و شهوت و آرز
مپسند این سماع در دانش
عارفی راست این سماع حلال
(جام جم اوحدی چاپ وحید دستگردی ص ۲۰۴ تا ۲۰۸)

ب - حمایت ایلخانان از اهل طریقت و نفوذ دیشایبغ تصوف

عصر حکومت ایلخانان ایران دوره مناسبی برای تصوف بشمار میرود و بطور کلی دوره بعد از حمله مغول تا دوره تیموری از لحاظ وسعت یافتن زمینه و پیشرفت تصوف دوره مشخص و ممتازی میباشد. نگرانده علل توسعه و پیشرفت تصوف در دوره مورد بحث چنین تشخیص میدهد:

۱ - بر اثر بوجود آمدن محیطی که ایجاب توکل بخدا و تفویض امر الی الله و لایقیدی و بی اعتنائی به پیش آمدها و حوادث روزگار میکرد.

- ۲ - تمایل قلبی و توجه عامه و خاصه بتصوف و مشایخ تصوف و علاقمندی عموم بتهذیب اخلاق و تزکیه نفس .
- ۳ - توجه و تمایل ایلخانان بزرگ بخصوص غازانخان بتصوف و رعایت جانب متصوفه ، درحالیکه شعر چندان مورد توجه نبود و شاعران از نظر لطف و مهر ایلخانان بهره ای نداشتند .
- ۴ - حمایت مؤثر و صادقانه وزیر فاضل خواجه رشیدین فضل الله و فرزند بزرگوارش خواجه غیاث الدین ، از این طایفه .
- در هر صورت ایندوره بوجود عرفای بزرگ و شاعران عارفی چون علاءالدوله سمنانی و اوحدی کرمانی و مولانا و شیخ محمود شبستری افتخار میکند ، ولی تصوفی که بعلل مذکوره رونق و رواج و پرورش و بسط یافته « تصوف خانقاهی » است ، اگرچه بارقه های تصوف واقعی و عرفان عاشقانه نیز در ایندوره نایاب نیست و گلشن راز شبستری ، سند اینگونه تصوف مثبت و مولاناوار بشمار میرود . « اصول خانقاه و تصوف خانقاهی » که در دوره حافظ اصل موجود و مسلمی بشمار میرود و بسختی مورد حمله حافظ قرار گرفته اگرچه از یادگارهای قبل از ایلخانان ایران است ولی وسعت یافتن و بسط کامل آنرا باید یادگار دوره ایلخانان دانست و شخصیت و لحن خاص و لبخند استمراء آمیز حافظ عکس العمل تظاهرات و ریاکاریهای ناشی از همین « تصوف خانقاهی » میباشد .
- غازانخان حتی قبل از اسلام آوردن بتصوف و صوفیه تمایل داشت چنانکه « در اوائل حال در خراسان بزبانت مشهد مقدس طوس علی ساکنه السلام و تربت سلطان بایزید و ابوالحسن خرقانی و شیخ ابوسعید ابوالخیر و دیگر اولیاء آنجا روح الله رمسم رفتن بود و تربتهاء آن بقاع و احوال مجاوران آن مشاهده کرده و بعد از آن چون مسلمان شد زیارت مشهد مقدس امیر المؤمنین علی علیه السلام و دیگر مشاهد و مزار اولیای بغداد قدس الله ارواحهم دریافت و روزی فرمود که کسی که برین وجه مرده

باشد مشهد و مزار او برین گونه بود او را چگونه از مردگان توان شمرد این مردن بهتر از زندگانی دیگرانست و هرچند ما را مرتبه صلاحانیست لیکن از راه تشبه بایشان ابواب البری ساختن که جای آخرت ما باشد و بدان واسطه خیری و صدقه جاری گردد تا ببرکات آن رحمت خدای تعالی دستگیری نماید و ثوابی دائمی مدخر گردد» (۱) جای دیگر در تاریخ غازانی از زیارت غازانخان پیر ابراهیم را یاد شده:

« پادشاه اسلام روز پنجشنبه هفتم جمادی الاخر بعزم زیارت پیر ابراهیم زاهد برنشست و بعد از دو روز باوردوها نزول فرمود» (۲). اگر «پیر ابراهیم زاهد» مذکور در تاریخ غازانی که غازانخان بعزم زیارت او برنشسته و دو روز این عزیمت طول کشیده همان شیخ ابراهیم زاهد کیلانی عارف مشهور باشد که توبه و خرقه و تربیت شیخ صفی الدین اردبیلی با او میرسد در صحت حکایت مذکور در صفحه ۳۰۳ صفوة الصفاى ابن بزاز که راجع بفرستادن شیخ زاهد قدس سره شیخ صفی الدین را پیش پادشاه غازان بشفاعت ملک احمد اصفهید کیلان است جای تردید نخواهد بود. در هر صورت حکایات مندرج در تاریخ غازانی و حکایات مذکور در صفوة الصفا مؤید یکدیگرند و نکته دیگر که احتمال یکی بودن «پیر ابراهیم زاهد» و «شیخ ابراهیم زاهد کیلانی پیر خرقه و تربیت و توبه شیخ صفی الدین» را تقویت میکند اینست که بعید بنظر میرسد کسیکه سلطان محمود غازان بشکرانه دفع سوگاو بارو لا شخصاً بعزم زیارت او برنشسته و دو روز برای این منظور صرف وقت کرده باشد جز شیخ ابراهیم زاهد کیلانی معروف که از اعظام مشایخ آن عصر است باشد. صاحب مزارات تبریز (مزارات حشری) درباره ارادت و اعتقاد غازانخان بمشایخ اسلام در ضمن شرح « مزار میرزا مهدی» میگوید: « سلطان غازان در واقعه می بیند که پالهنگی در گردن دارد حضرت شاه ولایت علی بن ابی طالب از گردن وی بر میدارد از خواب بیدار شده متفکر بوده که آیا تعبیر این واقعه چه باشد و بهیچ کس نگفته با وجود کفر بمشایخ اسلام اعتقاد

۱ - تاریخ غازانی ص ۲۰۸

۲ - تاریخ غازانی ص ۱۰۰

تمام داشته بخدمت یکی از مشایخ که خانقاه وی در چرنداب بوده میرود و شیخ آهسته در گوش سلطان میگوید که امشب حضرت امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب پالهنک کفر از گردنت برداشت چرا با اسلام در نمی آیی سلطان دست شیخ می بوسد و در بعضی نسخه مرقوم است که آن شیخ محب است . اگرچه قول صاحب مزارات از لحاظ زمان و مکان با تاریخ وفق نمیدهد ولی در هر صورت حاکی از شهرت اعتقاد و ارادت غازانخان به مشایخ صوفیه بوده است .

چنانکه در فصل « خانقاههای دوره ایلخانی » گذشت سلطان محمود غازان در تبریز در موضع شنب جزء ضمامم گنبدعالی خانقاهی ساخت و موقوفاتی برای تأمین لوازم و وسائل و مواجب مرتزقه آن تعیین کرد (۱) ، و در شهرهای دیگر نیز خانقاههای مخصوصی بنا کرد که از آن جمله باید از خانقاه بوزینجرد همدان (۲) و خانقاه مخصوص پادشاه سعید غازانخان که در بلده بغداد واقع است (۳) و خوانقی که در جمیع قری و قصبات ولایات عراقین و فارس و کرمان و آذربایجان ساخته است (۴) نام برد . این علاقمندی بتصوف منحصر بسطان محمود غازان نیست و دو ایلخان بزرگ بعد از غازان یعنی سلطان محمد خدا بنده و سلطان ابوسعید نیز حامی تصوف و متصوفه بوده و در ساختن خانقاهها و رعایت اهل طریقت از سلف بزرگ خود غازانخان پیروی میکرده اند چنانکه خانقاه سلطانیه که محمد خدا بنده بنا کرده و موقوفاتی که برای آن تعیین کرده در کتب تاریخ مذکور است (۵) .

در کتاب صفوة الصفای ابن بزاز ضمن بحث از ریاضت شیخ صفی الدین داستانی آمده است که در صورت صحت سند است پر ارزش حاکی از نفوذ مشایخ و پیران تصوف و دخالتشان در امور سیاسی و ضمناً نشان میدهد که شاید ملاقاتی بین سلطان محمود غازان و شیخ صفی الدین دست داده بود :

۱ - غازانی ۲۰۹

۲ - غازانی ۲۱۵

۳ - مکاتبات ص ۳۶

۴ - حبیب السیر ج ۳ ص ۱۸۸ - ۱۸۹ . غازانی ص ۱۹۰

۵ - مکاتبات رشیدی ۱۸۳ . ذیل جامع ص ۱۰

« چنانکه مذکور شده است که شیخ زاهد قدس سره ویرا بشفاعت ملک احمد اصفهید گیلان پیش پادشاه غازان فرستاده بود و شیخ در آن چهارده شبان روز بغیر از آب صرف هیچ دیگر تناول نمیفرمود » (۱)

داستانی دیگر در همین کتاب راجع باستمداد همت ابوسعید از شیخ صفی الدین مذکور است : « حکایت ادام الله بر کتبه گفت پادشاه اوزبک قصد مملکت پادشاه ابوسعید کرد و بساز لشکر جرار مشغول شد پادشاه ابوسعید بحضرت شیخ قدس سره فرستاد و استمدادی از همت شیخ نمود که اوزبک قصد ملک من کرده است همت و استعانت شیخ میباید شیخ فرمود که پادشاه را بگو چندانکه من در آب و گلم ترا باکی نیست و ایشانرا ظفری و ترا ضرری نخواهد بودن و هیچ تشویش مکن آنگاه که من از عالم آب و گل بیرون روم تو دانی اما خرابی ملک تو از خارجی نباشد بلکه خرابی این ملک هم بدست مردم این ملک باشد و همچنان واقع شد که شیخ سابقاً خبر داده بود . . . » (۲)

این داستان در روضة الصفا مسطور است و از نفوذ و محترم بودن مشایخ و پیران تصوف در پیشگاه ایلخانان حکایت میکند :

چون بین سلطان ابوسعید بهادر خان و امیر چوپان مخالفت ظاهر شد امیر چوپان صابین ملقب بملک نصره لدین عادل وزیر را کشته عازم جنگ شد . « امیر چوپان هفتاد هزار سوار فراهم آورده باتفاق امراء بر صوب عراق نهضت فرمود و چون بمشهد مقدس رسید امراء را در آن مقام متبرک سوگند داد که با او مخالفت نکنند و از وی باز نگردند . . . و چون بسمنان رسیدند امیر چوپان بخانقاه معارف پناه حضرت ولایت منقبت شیخ

۱ - صفوة الصفا ص ۳۰۳

۲ - صفوة الصفا ص ۲۴۳ . صحت هر دو داستان کاملاً محتمل است زیرا ولادت شیخ در سنه ۶۵۰ و وفاتش در ۱۲ محرم سنه ۷۳۵ واقع شده و مدت هشتاد و پنج سال زندگانی او درست مطابق است با زمان مورد بحث در این رساله که از مقارن حرکت هولاکو بسوی ایران آغاز میشود و بسال مرگ ابوسعید (۷۳۶ هجری) خاتمه می یابد .

رکن الملة والدين علاءالدوله سمنانی که مقتدای مشایخ روزگار بود امراء را يك سو کند داد که از وی برنگردند و امراء سوگند خوردند اما هم در آن چند روز حانت شدند و امیرچوپان از شیخ التماس نمود که پیش سلطان رود و صورت نیکی بندگی و اخلاص او را بیادش رساند و بشیخ گفت که شاید بیمن نفس شما میان من و سلطان مصالحه واقع شود و مرا تیغ در روی ولی نعمت و مخدوم زاده خود نباید کشید . . . شیخ بنا بر التماس امیر باردوی سلطان رفت و چون چشم پادشاه بر شیخ افتاد برپای خاست و شیخ را در پهلوی خود نشانیده بدو زانوی ادب بنشست شیخ زبان بنصیحت گشاده در اثناء موعظت سخن بذکر امیرچوپان رسانید و گفت او را پدر پادشاه تربیت فرموده در این دولت بکمال رفعت رسیده .

چوب را آب فرو می نبرد دانی چیست شرمش آید ز فرو بردن پرورده خویش « و چون شیخ پیش نهاد صلح فرمود سلطان رضا نداد و « شیخ هر تیری که در جعبه تقدیر داشت بینداخت و چون مخالف تقدیر بود بر هدف مقصود نیامد بضرورت بازگشته آنچه دیده و شنیده بود با امیر چوپان گفت و او را از مخالفت اولو الامر تحذیر نمود « ولی مؤثر نیفتاد و امیرچوپان در جنگ منهزم شد .

در خاتمه این مبحث ذکر داستانی که در کتاب مزارات حشری ضمن شرح مزار ناصرالدین عبدالله المشهور بقاضی بیضاوی راجع بارادت ارغون نسبت بمشایخ و حضور یافتنش در خانقاه درویشان آمده ، اگرچه بکلی سخیف و خالی از حقیقت مینماید ، ضرری ندارد : « در مبدأ حال از شیراز بطلب قضاء شیراز بخدمت ارغون می آید (یعنی قاضی بیضاوی می آید) هر چند تردد می نماید ملاقات میسر نمی شود لاعلاج بملازمت خواجه محمد کجی میرود از خواجه التماس می کند که از پادشاه طلب مطلب وی نماید خواجه حسب التماس وی قبول می نماید و میفرماید که پادشاه گاهی شبهای جمعه بصحبت مامی آید انشاء الله تعالی بعرض می رسانم . شب جمعه که پادشاه بخانقاه می آید قاضی نیز خود را می رساند خواجه قاضی را مضطرب میبیند ...

النج . معلوم است که صحت این واقعه با مخالفتی که ارغونرا با اسلام و مسلمین بوده است تاچه اندازه محال و مستبعد است .

پیر یعقوب پیر دروغی که متهم بترویج مراسم مزدکی شد :

خواجه رشیدالدین فضل الله طیب در جامع التواریخ رشیدی (قسمت راجع بتاریخ زندگی غازانخان) از « جمعی مشایخ صورت فضول سریرت » یاد میکند و حکایتی که در باره مشایخ صورتان فضول سریرت که مقدم ایشان پیر یعقوب باغبانی بود در تاریخ غازانی آمده از اینموضوع حکایت میکند که رواج فوق العاده تصوف و محبوبیت و احترام پیران و مشایخ طریقت و نفوذ بی اندازه ای که در افکار و اذهان مردم داشته اند باعث شد که عده ای دغلباز نیرنگ پیشه از سرجنون و عتیه یا برای استفاده از این موقعیت ممتاز و نفوذ بیحد و اندازه پیران تصوف در زی مشایخ در آیند و خرقة طریقت را وسیله تحصیل اغراض دنیوی و سیاسی قرار دهند :

چون پادشاه اسلام در قشلاغ هولان موران « خلوتی برسبیل چهله بر آورد... دراننای آن حال حالتی عجیب واقع گشت و آن چنان بود که جمعی مشایخ صورت فضول سریرت مقدم ایشان پیر یعقوب باغبانی در شهر تبریز شهزاده آلافرنگ را بسبب حب جاه و مال دعوت کرده بودند و خواسته که کراماتی که نداشتند ظاهر کنند در آن روزها مریدی محمود نام را باور و فرستادند تا جمعی مقربان را با خود یکی کنند آن مرد از سر نادانی آن راز را آشکارا کرد و گفت شخصی که چهل گز بالا دارد و پنج گز پهنا از کوههای مرند و وایقان پیش شیخ یعقوب می آید و او را تربیت میفرماید و این اسرار بر وی کشف می کند و اکنون پادشاهی بشهزاده آلافرنگ داده طوعاً و کرهاً پادشاهی از آن اوست و درویشان بدوارزانی داشته اند این سخن بسمع خواجه سعدین الدین صاحب دیوان رسید او را بگرفت و در بند کرد و قضیه در بندگی پادشاه اسلام عرضه داشت و خانی اختاجی را با مستحضار مفسدان فتنه انگیز بتبریز فرستاد بعد از ده روز باز آمد و پیر یعقوب و ناصر الدین ایلچی قاآن و شیخ حبیب که خلیفه

رشید بلغاری بود و سید که مال الدین تمامت رامی آورد و شیخ رشید شیخ صدر الدین زنجانی بود ... بعد از آن بنفس خویش بنشست (پادشاه) و بحضور امرا و مقربان آن سخن را پرسید و آن طایفه جهال هم از آن نوع بیپوده ها میگفتند و چون نیکو غور رسید معین شد که معتقد ایشان همان شیوه مزدک است و مطلوب آنکه آن طریقه را در میان خلق پیدا گردانند چون گناه بریشان ثابت گشت یعقوب گفت پیران ما را نگاه دارند پادشاه اسلام فرمود که پیران من خدا و مصطفی و مرتضی اند بنکریم تا قوت ایشان غالب تر است یا از آن تو و فرمود تا او را از بالای کوهی که بر آنجا بود فرو انداختند و اصحاب او را بیاسا رسانیدند و گناه شهمزاده آفرنگ ببخشید او گفت ... مرا دوسه نوبت در تبریز بهمانه آنکه بشکار میرویم پیش شیخ یعقوب بردند و او و مریدان او در حالت سماع و غیره ازین شیوه کرامات میگفتند و مرا غرور پادشاهی می دادند ...» (۱).

از تواریخ دوره ایلخانان برمیآید که غازانخان پادشاهی حکیم و عارف و متقی بوده است و از چنین پادشاهی توجه و تمایل براه و رسم طریقت و محترم و معزز داشتن مشایخ و پیران و عرفا و اصحاب حکمت و معرفت استبعادی ندارد. پنج حکایت اول از « قسم سوم از داستان پادشاه اسلام غازانخان » از کتاب تاریخ مبارک غازانی در مراتب علم و عفت و عصمت و فصاحت و بلاغت و صبر و ثبات و درست عهدی و نیکو فالی و علم بر رسته (لدنی) غازانخان است (۲). خواجه رشید الدین فضل الله نگارنده فاضل و حکیم تاریخ مبارک غازانی ضمن بیان کلمات حکمت آمیز و معرفت خیزی که بر زبان سلطان محمود غازان جاری شده میگوید: « چون تقریری بدین ترتیب بعبارات خوب و معانی باریک فرمود نور باطن و صدق و صفای او بتمام معلوم شد و بعد از آن همواره حکایات ازین جنس و سخنان عمیق در باب عرفان و تحقیق که هرگز از هیچ حکیمی

وعارفی نشنیده باشند میفرمود « (۱) .

سلطان ابوسعید بهادرخان آخرین ایلخان زرگ سلسله ایلخانان نیز پادشاهی با ذوق و ادب دوست بود و چنانکه از داستان « استمداد همت ابوسعید از شیخ صفی الدین » مذکور در صفوة الصفا (۲) و احترام بیحد در حق علاءالدوله سمنانی که با استدعاء امیرچوپان برای شفاعت پیش سلطان ابوسعید آمده بود و شرح آن گذشت و داستانهای دیگر که در این باره در کتابها مسطور است برمیآید از میگذر بان راه و رسم طریقت بوده و از اشعاری که اوحدی مراغی در مقدمه کتاب جام جم خود در ستایش او سروده میتوان استنباط کرد که تمایلی بتصوف و آداب آن داشته :

شاه توفیق جوی صافی تن	شاه تحقیق گوی صوفی فن
شاه شب زنده دار عزلت جوی	شاه پاکیزه خلوت کم گوی...
مرشد دین طریقت او بس	کاشف حق حقیقت او بس
حال این شاه گر زهن پرسی	جبرئیلیست بر سر کرسی (۳)

ج - حمایت وزرای ایلخانان از تصوف و صوفیه

چنانکه اشاره شد مهم ترین علت یا ام العلیل پیشرفت های شگرف علمی و ادبی و عرفانی در دوره ایلخانان مغول و بزرگترین عامل مؤثر در تغییر روش حکومتی مغول و تعدیل خشونت آن قوم وجود مشاورین و وزرای ایرانی ایلخانان در آن دوره است. کوششها و جانفشانیهای بیدریغ مردان بزرگی چون خواجه نصیرالدین طوسی و خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان و برادرش عظاملك جوینی و خواجه رشیدالدین فضل الله همدانی و فرزندش خواجه غیاث الدین محمد باعث شد که در برابر سیل منخراب سیطره قوم وحشی مغول سدی از

۱ - برای کلمات حکمت آمیز غازان رک تاریخ غازانی ص ۱۶۷-۱۶۸

۲ - صفوة الصفا ۲۴۳

۳ - جام جم اوحدی چاپ دستگردی ص ۱۵

نبوغ و درایت عنصر ایرانی بسته شود و از پشت ابر تیره تسلط بیگانگان و سیه روزی ایرانیان آفتاب نجات و فلاح رخ بنماید. این فرزندان خردمند و کافی ایران با درایت و تدبیر و خردمندی بی نظیری که در ادوار سالفه و خالفه کم نظیر است از عوامل بدبختی و ویرانی و سیه روزی بنفع میهن و هم میهنان خود کمال استفاده را کردند و در دوره ای که منطقاً می بایست دوره قهقهرای تمدن و ازین رفتن کلیه مظاهر مفیده علمی و ادبی و اجتماعی باشد اساس تمدن جدید و درخشانیرا پی افکنند و تاریخ عصر خود را مصداق کامل «عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد» قرار دادند. در بین این سیماهای درخشان سیمای خواجه فاضل و عالم و کافی رشیدالدین فضل الله طیب و فرزند او خواجه غیث الدین از همه محبوب تر و تأثیر مستقیم شخصیت و اعمالشان در پی ریزی بنای تمدن خاص دوره ایلخانی از دیگران بیشتر است. در موضوع توسعه و پیشرفت تصوف در دوره مورد بحث نیز مهمترین علت یابکی از اهم علل، حمایت خواجه رشیدالدین فضل الله از صوفیه و احترام بی اندازه در حق مشایخ و پیران تصوف و تمایل شخصی او بمسلك طریقت و مذهب عرفان است.

فرمانها و نامه هائیکه از خواجه رشیدالدین فضل الله در باره تمشیت امور خانقاهها و تعلیم و تنبیه فرزندان و اظهار ارادت در حق پیران و مشایخ بزرگ عصر در دست است حاکی از توجه کامل خواجه بمذهب طریقت و حسن ارادت باهل تصوف و احترام و اعزاز بیحد بزرگان صوفیه و داشتن اطلاعات کافی عرفانی و تمایل شخصی بآن مذهب و مسلك میباشد. از مکاتیب پنجاه و سه گانه ای که از خواجه رشیدالدین موجود است بیش از شش مکتوب ناظر بمسائل مذکوره است و ما فوایدی را که در این زمینه از آن مکاتیب مستفاد و مستنبط است در اینجا ذکر میکنیم:

مکتوب چهاردهم: «که بر طریقه منشور بر اهالی بغداد و فرزند خود امیر علی حاکم بغداد و نایب خود نوشته بود بجهت شیخ مجدالدین بغدادی». فواید این مکتوب بدینقرار است:

۱ - توجه خاص خواجه رشید بامور خانقاه و نظارت شخصی در تعیین شیخ و متصدی امور خانقاه و پرداخت مواجب و ادرارات مرتزقه خانقاه .

۲ - خود خواجه رشیدالدین تولیت خانقاه پادشاه سعید غزان خان را که در بلدة بغداد واقعت دارا بوده .

۳ - القاب و عناوینی که برای شیخ مجدالدین بغدادی در مقدمه نامه ذکر کرده قابل توجه و حاکی از ارادت فوق العاده خواجه در حق شیخ مذکور است :

« ینبوع عظمت و جلال ، و معدن انواع فضل و کمال ، معدن المحاسن و الشیم ، شمس فلك الجود و الکریم ، بدر مشایخ الآفاق ، فخر المناصب و المعالی علی الاطلاق بالاستحقاق ، کمیل زمانه و فضیل اوانه ، مجد الملة و الدین ادام الله تعالی برکات انفاسه الشریفة و ثبت ارکان ابوابه المنیعة ^{شعر} ما زاده الالقاب معنی ثانیاً فکانها من صدقها اسماء . »

چنانکه خود خواجه مراتب ارادت و اخلاص خود را در حق او چنین بیان میکند : « و نسبت اعتقاد و اخلاص و اختصاص ما با جناب او از مطامح عیون و مطارح ظنون بیرونست ، میخواستیم که از فیض تجلیات ضمیر منیر او که مصدر افاضت نور و مطرح اشاعت لطف یزدانی است دم بدم بدل ظلمانی ما که در مرکز جسمانی بکدورات دینی فانی ملوث شده پرتو و اشراق الارض بنور ربها برسد و کدورت ما بصفا و ظلمت ما بضیا مبدل شود . »

۴ - از مطالب این مکتوب میتوان باطلاعاتی که خواجه از احادیث و مسائل و مدارک راجع بتصوف داشته بی برد چنانکه در وصف شیخ مجدالدین میگوید : و از خرمن الفقر فخری بنصیب او فر و حظ او فی رسیده « یا « درین وقت بر موجب درخواست ما از خلوت بجلوة مایل شده و بدرس علوم توحید و معارف الهی مشغول گشته اند شیخی آن بقعه را بدو مفوض گردانیم تا بتکمیل ناقصان و تعلیم متعلمان و

تصفیه باطن مریدان مشغول گردد مشروط بر آنکه بدرس عوارف المعارف که از مصنفات شیوخ العالم قدوة الاقطاب ، زبدة الاوتاد ، زین السالکین و برهان الداسکین ، ابو حفص عمر السهروردی است قدس الله سره قیام نماید . از اشاراتی از قبیل توصیه بتدریس عوارف المعارف سهروردی می توان شم و تمایل عرفانی خواجه و آشنائی او را بامدارك و کتب تصوف دریافت .

مکتوب بیست و یکم : « که بر فرزند خود خواجه جلال الدین حاکم روم نوشته مشحون بمواعظ و نصایح . در ضمن پند بیست و پنجم از این مکتوب خواجه بخوانق اشاره کرده و عمارت مجدد خوانقی را که قدماء ساخته اند و روی بخرابی نهاده واجب دانسته است .

مکتوب بیست و دوم : « که بر فرزند خود امیر شهاب الدین نوشته است در وقتی که حاکم تستر و اهواز بوده است » : در این مکتوب خواجه رشید الدین در تحقیق مطالب عرفانی و مسائل راجع بتصوف موی شکافته و اطلاعات وسیع عرفانی خود را کاملاً بظهور رسانده است :

در پند نوزدهم از این مکتوب که در تفسیر و تشریح حدیث «الفقر فخری» است فرزند خود را بقبول زیور طریقت و خرقة حقیقت توصیه میکند : «خود را بزور طریقت و خرقة حقیقت که رتبت فقراء و زینت اولیاء بدان حاصل شود مزین دار »

در پند بیستم که در تعریف انواع محبت است میگوید « باید که دل که خلوت خانه تجلیات الهی است بنور محبت معرفتی منور گردانی »

در پند بیست و یکم که در تحقیق نفس اماره و شیطانی است میفرماید : « باید که نفس را مطمئنه گردانی و از نفس اماره محترز باشی »

پند بیست و دوم در لزوم تأمل و تدقق در عالم غیب و شهادت و ملك و مملکوت است .

پند بیست و چهارم راجع به تعیینات ثلاثة نفس انسانی است .

پند بیست و پنجم در سبب ظهور اسماء و صفات و افعال باری عزشانه و مظاهر آنهاست و آنچه در این باب آمده و جدول تطبیق مظاهر و اسماء و صفات و افعال بظاهر مأخوذ از الفتوحات المکیه شیخ محیی الدین بن العربی میباشد (۱) و آیتی است دیگر از وسعت مطالعه و علم و اطلاع خواجه فاضل در مسائل و مدارک راجع بتصوف

پند بیست و هشتم در عقول خمسة

پند بیست و هفتم در لزوم اتصاف بصفات خاك و بیان صفات سبعة خاك که متضمن بحثی عالی در معانی و موارد آیات و احادیث متناسب با موضوع و تربیت و اظهار استعداد قوای نور و اشراق دل و پرورش نفس مطمئنه است .

پند بیست و هشتم در کمال مراتب انسانی و مرتبه انسان کامل است « که انسان کامل برفعت مکان و علو شان از اجرام فلکی و نفوس ملکی بیشتر است » .

مکتوب چهل و پنجم : « که بر شیخ صفی الدین اردوبلی قدس سره نوشته است » یکی از شیواترین نامه های خواجه رشید الدین است و از لحاظ فصاحت و بلاغت نشر و نکات ادبی و تاریخی و اجتماعی و مستشهادات قرآنی متضمن فوائد بسیار است :

۱ - فاتحه نامه که در اظهار اشتیاق و شکایت فراق و وصف شیخ صفی الدین اردوبلی است نمونه عالی نشر مسجع و شاعرانه خواجه رشید است و ارادت و اخلاص فوق العاده و قلبی او را بشیخ صفی الدین عارف بزرگوار معاصر میرساند : « تحیاتی چون هوای بهشت عنبر سرشت و دعواتی چون نسیم گلزار مشکبار می رسانم و چون زبان از حکایت شکایت فراق و قصه غصه اشتیاق قاصرست در آن شروع نمی کنم شعر

بطیرنی شوقی و کیف اطیر	فان جناحی بالفراق کسیر
اذا جاش جیش الشوق من کل جانب	فمالی سوی فیض الدموع نصیر
فیارب قربنی الی قدوة الوری	فانت علی تیسیر ذاک قدیر

۱ - مکاتبات رشیدی ص ۱۰۵ - ۱۰۶ . الفتوحات المکیه طبع مصر سنه ۱۳۲۹

بقیه الجزء الثانی ص ۳۹۷ ببعده .

واز باری عز شأنه اسباب موصلت و مصاحبت آن طوطی شکرستان براءت و بلبل
بوستان فصاحت ، سالک مسالک تحقیق ، مالک ممالک توفیق ، بانى مبانى ایوان جلال ،
مستحکم اساس فضل و کمال ، کاشف اسرار قران ، خلاصه نوع انسان ، قطب فلک
ولایت ، مهر سپهر هدایت ، شجره ثمره مروت ، ثمره شجره فتوت ، حامی بیضه دین ،
حارس ملک یقین ،
نظم

یارب تو مرا بطلعت او
هر لحظه زیاده کن محبت
وین خشمک نهال خاطر م را
کن تازه بآب وصل و قربت

۲ - خواجه فاضل پس از شکر انعام الهی که او را بتشریف سعادت و کامرانی
مخصوص گردانیده : « بحمدالله و حسن توفیقه که نهال دولتتم در ریاض جهان از حیاض
احسان سیرابست ، و زلال نعمتم در جو بیار روزگار از شوایب اکدار مصفی ، و کسوت
فخار و لباس و قارم بطراز و علمک هالم تکن تعلم معلم و سفیر ضمیرم بالهسام و علمناه
من لدنا علماً ملهم ، و خلوتخانه دلم بورد وصال و شهود جمال ارنی انظر الیک منور ،
و دماغ جان و مشام روانم بنسیم عبهر شمیم فمن اهتدی فانما یهتدی لنفسه معطر ، و
فرق فرقد سایم بتاج و لقد کرمنا بنی آدم متوج ، و طاق فلک رواقم بکتابه و رفعمناه
مکاناً علیاً موشح » میگوید « اکنون همگی همت بر آن موقوف ، و تمامی نهمت بر آن
مصرفست که رنجوران مرض محن و سوختگان آفتاب احن را بر مقتضای احسن کما
احسن الله الیک بشریت عنایت و ظل رعایت از حال اعتلال بحال اعتدال آوریم . . . »

۳ - آنگاه با ذکر عبارت « درین وقت بجهت خانقاه مخدومی که مطرح

انوار هدایت و مظهر اسرار ولایت است اندک وجهی بر ولایت مذکور حواله رفته
تا در لیلۃ المیلاد رسول الله ﷺ سماطی سازند و اعیان جمهور و صدور اردبیل حاضر
گردانند و سماعی صوفیانه بفرمایند « مفصل حوالات مذکوره بر حاصل املاک غازی
ورشیدی ملکی و ضمانی را که ملکی حلال و مالی بی وبالست در سه صفحه درج کرده
است و خواننده را که بعد از خواندن عبارت « اندک وجهی بر ولایت مذکور حواله

رفته « تصور چند صد یا حداکثر هزار دینار نقد و چند خروار غله و برنج را دارد از کثرت حوالات و درشتی ارقام دچار تعجب میسازد ، چنانکه در مفصل حوالات صدو شصت رأس فقط غنم و بقر و چهار صد و پنجاه جریب حنطه و آرز و ده الف دینار نقد و دوست مثقال عنبر و مشک و عود بنظر خواننده میرسد و بر بلندی طبع و گشادگی دست و کمال ارادت خواجه در حق شیخ و مریدان خانقاه گواهی میدهد .

۴ - خواجه رشیدالدین در پایان مکتوب بصراحت خود را « درویش دلریش » خوانده است و اگرچه این « خود را درویش خواندن » از باب حسن ارادت در حق درویشانست نه از لحاظ نسبت رسمی و مستقیم با ایشان ، ولی در هر حال با توجه بر روابط خواجه با آنان و اطلاعات و سیمش از تصوف و عرفان مفید استنباط پیوستگی دل او با اهل طریقت و تمایل بشیوه زمره اخلاص است : « عند الفراع این درویش دلریش را بدعای خیر یاد کنند » .

مکتوب چهل و هشتم : « که بر فرزند خود امیر محمود نوشته است در وقتی که در کرمان بعلم تصوف مشغول بوده » . این مکتوب بهترین سند علم و اطلاع و شم عرفانی خواجه رشیدالدین و آگاهیهای پر ارزش او در علم تصوف است . فواید این مکتوب در موارد زیرین خلاصه میشود .

۱ - مضمون مکتوب در بیان لزوم طلب استاد کامل و شیخ عالم عامل مریدان را و توضیح تشریح « نه خصلت محموده که از سیر مرضیه اولیاء و خصال پسندیده اوصیاء است » یعنی چهار خصلت ظاهره « جوع و سهر و صمت و عزالت » و پنج خصلت باطنیه « صدق و توکل و عزیمت و صبر و یقین » است .

۲ - از مطالب این مکتوب و مکاتیب دیگر او بر میآید که خواجه رشیدالدین متفنی در علم تصوف است نه صوفی رسمی و عامل برسوم تصوف ، و تمایل او بتصوف عابدانه و خانقاهی است نه عرفان عاشقانه ؛ چنانکه از حاصل مجموع توصیهها و نظریات او می توان دریافت که در نظر او « تصوف » جز « تحصیل لب دیانت و

اخلاص در عبادت و قلع ریشه تمایل دنیاوی و تعلقات مادی و عمل بعلم « نمی باشد و بهمین علت معتقد است که « هیچ فضیلتی فوق مرتبه علوم شرعی » (۱) نیست و در پایان مکتوب خطاب بفرزند خود میگوید: « اکنون دست در حبل متین قرآن و عروة وثقی فرقان زن که از هاویه عمیق دنیا جز بحبل متین خدا بسر ادق ملکوت و مشاهدات جبروت نتوان رسید، و اعتصموا بحبل الله جميعاً ايها المؤمنون لعلکم تفلحون، و از ظلمات هوا جس نفس جز بمتابعت محمد مصطفی ﷺ خلاص نتوان یافت، لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة لمن کان یرجو الله والیوم الآخر شعر

چنگ در گفته یزدان و پیمبر زن و رو کانچه قرآن و خیر نیست فسانست و هوس
اول و آخر قرآن ز چه با آمد و سین یعنی اندر ره دین رهبر تو قرآن بس (۲)

۳ - چنانکه گفتیم خواجه رشیدالدین ابن مکتوب را بفرزند خود امیر محمود که در کرمان بعلم تصوف مشغول بوده نوشته است و گرویدن فرزند خواجه بعلم تصوف و سلوک او در طریق طریقت حاکی از تداول و مقبولیت عام تصوف و توجه و تمایل خاندان وزیر رشیدالدین بتصوف و طریقت است و بدین ترتیب حمایت کامل خواجه از اهل طریقت و تمایل و توجه او بمذهب تصوف استبعادی ندارد.

مکتوب چهل و نهم: « که بفرزند خود میر احمد بطریقه نصیحت نوشته در وقتی که حاکم اردبیل بوده » و متضمن هفت وصیت است. وصیت هفتم در توصیه است راجع باهالی و رعایا و اعیان اردبیل و وجوب معدلت و مکرمات و نصف در حق آنان که ضمن آن لزوم بندگی و ارادت در حضرت شیخ صفی الدین اردبیلی و جلب رضایت خاطر او را متذکر شده و این خود سند است دیگر که نفوذ و موقعیت ممتاز و بی نظیر مشایخ بزرگ رادر دوره ایلخانان و بخصوص ایام وزارت خواجه رشیدالدین و ارادت مخصوص او را نسبت به پیران و مشایخ بزرگ و بخصوص شیخ صفی الدین میرساند.

۱ - مکاتبات رشیدی ص ۳۰۱

۲ - رک به دیوان سنائی ص ۲۵۵

اگر قدرت و عظمت خواجه رشیدالدین فضل‌الله وزیر اعظم ایلخانی را که بقول خود او پیشگاهش محط رحال و آستانش بوسه جای رجال بوده و ملوک اطراف بارادت او مفتخر و پادشاهان زمانه ببندگی او معترف بوده‌اند، بنظر آوریم از اینهمه خضوع و فروتنی و اظهار ارادت و اخلاص در حق علما و فضلا و مشایخ بکمال فضل و فضیلت خواجه و مقام و مرتبت اهل علم و فضل و معرفت و تصوف و سر پیشرفت عام و معرفت در آن روزگاری خواهیم برد. ولی باید در نظر داشت که اگرچه همه اهل علم و معرفت در نظر خواجه فاضل و کامل محترم و محبوب بوده‌اند ولی شیخ صفی‌الدین اردبیلی ازین لحاظ از دیگران ممتاز و به ارادت و رزی و احترام و محبت بی نظیر خواجه مخصوص است. خاتمه نامه که مربوط بشیخ صفی‌الدین میباشد چنین است: «نوعی سازی که جناب قطب فلك حقیقت، و صباح بحار شریعت، و مساح مضمار طریقت، شیخ الاسلام والمسلمین، برهان الواصلین، قدوة صفة صفا، گلبن دوحه وفا، شیخ صفی‌الملک الدین ادم‌الله تعالی برکات انفاسه الشریفة از تو راضی و شاکر باشد، و بر آستانه ولایت پناه او پیوسته چون پرده سرعجز و سوگواری نهاده باشی، و یقین بشناسی که خسرو سیارگان مستفید رای جهان آرای و کاتب فلك مفتون کلام روح افزای اوست... و معالم جود و مصایب مقصود بانعام عمیم و احسان جسیم او پیدا و روشن گشته و صنایع لطف و بدایع عواطف او از حد امکان و مرکز بیان گذشته

و من کثرة الاخبار عن مکرهاته
بهر له ضیف و یأتی له ضیف
و شرف شرف او پای بر فرق فرقدان و کتف هفتمین آسمان نهاده، نظم
از گوشه سقف همت او
هر لحظه زنند جامه در نیل
خورشید برین برین بلنسی
در موکب او دوان بتعجیل

و هر مدح و تحسین و ثنا و آفرین که در باب رفعت جناب او بر زبان بیان رود هنوز از صدیکی و از بسیار اندکی نگفته باشد، ولایق جلال و موافق کمال او نیاید، می باید

که چون مور کمر بخدمت او بسته‌داری و بهر چه اشارت فرماید آنرا موجب بشارت و سرور دانی، و هر نقد دولت که در دارالضرب اقبالت زنند نثار مقدم میمون و تحفه روزگار همایون او گردانی، و خوشه چین مکارم اخلاق و حسن شیم و اشفاق او باشی، و چنان کنی که خود را ملحوظ نظر کیمیا فیض او سازی، و از همت مبارک او طلب مرادات دنیوی و سعادات اخروی کنی،

شعر

ما رانه ذوحاجة الا وقد	هیا له بالوجود کل مرانه
ما قام فی هذی البسیطة واحد	باللطف والاحسان مثل قیامه
فتراه ینمثر الندی من کفه	مثل انثار الدر من اقلامه
ابدأ یفرق ماله فی یومه	مالا یفرق غیره فی عامه

که هر کرا جناب او چون عنان دست گیرد از حسیض خمولش باوج اقبال رساند، و آنکه را چون رکاب در پای افکنند از بقاع ارتفاعش بمهبط ایضاع اندازد

شعر

رضاه رحیق للموافق نافع وبأساه سم للمخالف نافع

و بحسن تربیت خلائق را منظور نظر خالق سازد، و بدلات واضح و برهان لایح مردم را از نکایت اغوای شیطان و ارتکاب انقیال عصیان نجات بخشد، و از مرکز خاکستان بهامه افلاک و قمه سماک رساند، زنهار که در شنیدن این نصایح و مواعظ و خدمت مشارالیه تهاون و تغافل نورزی، و تقاعد و تکاسل ننمایی، چون برجانب آن فرزند وثوق تمام داشت زیادت تأکید نرفت.

آنچه گذشت برای دریافتن توجه خاص خواجه رشیدالدین بتصوف و حمایت او از متصوفه و نفوذ و احترام مشایخ در دوره مورد بحث کافی بنظر میرسد و بخصوص اظهار ارادت فوق‌العاده خواجه نسبت بشیخ صفی‌الدین اردبیلی همینماید که شیخ صفی‌الدین در روزگار ایلخانان نفوذ بیحد و حصری داشته و معروف حضرت ایلخانان و مخصوص پیشگاه وزیر اعظم بوده است و با توجه باین موضوع در صحت داستان استمداد همت سلطان ابوسعید از شیخ صفی‌الدین که در صفوة لصفاً مذکور است و شرح آن گذشت جای

تردید باقی نمیماند.

خواجه غیاث‌الدین محمد فرزند خواجه رشیدالدین فضل‌الله نیز که ازهر حیث حافظ‌فضل و فضیلت و کفایت و درایت پدر خود بود از حامیان صدیق تصوف و طریقت و در توجه باهل خانقاه و شرکت در مراسم تصوف و ارادت‌ورزی بمشایخ طریقت تالی و ثنای پدر بشمار میرود. چنانکه در فصل راجع به «خانقاهها و مراسم تصوف در دوره ایلخانان» دیدیم وزیر غیاث‌الدین شخصاً در مجالس سماع صوفیه با حضور شیخ صفی‌الدین اردبیلی شرکت میکرد و منکوحه او را خانقاهی بزرگ در تبریز بوده است و شیخ صفی‌الدین اردبیلی در سفری که بتبریز کرد در خانقاه رشیدیه که در روزگار پدر خواجه غیاث‌الدین عمارت شده بود منزل گزید. مهمترین مدرکیکه درباره ارتباط خواجه غیاث‌الدین وزیر باشیخ صفی‌الدین اردبیلی در دست است کتاب «صفوة الصفا» ابن بزاز میباشد و ما بمواردیکه در کتاب مذکور راجع بخواجه غیاث‌الدین مسطور است اشاره میکنیم:

۱ - حکایت وجد و انبساط شیخ صفی‌الدین در جامع عمارت رشیدی در تبریز بر اثر وعظ مولانا شمس‌الدین طوطی در حضور خواجه غیاث‌الدین که عیناً در فصل «سماع صوفیانه در دوره ایلخانان» نقل شد (۱). قسمت غالب این حکایت آنجاست که خواجه غیاث‌الدین قوال می‌طلبید تا چیزی بگوید بلکه شیخ را حالی دیگر پیدا شود ولی میسر نمیگردد. از این حکایت بر روابط نزدیک و صمیمانه وزیر غیاث‌الدین با اهل شریعت و طریقت و شرکت او در رسوم و مجالس قول و سماع پی می‌بریم.

۲ - حکایت متواری شدن خواجه غیاث‌الدین پس از قتل پدرش خواجه رشیدالدین و پناه بردن بسردابه‌ای، و در آنجا پیری را ملاقات کردن، و بشارت دادن پیر او را بحسن عاقبت و خاتمت، و نزول شیخ صفی‌الدین اردبیلی بعمارت رشیدی پس از رسیدن خواجه غیاث‌الدین بوزارت، و معلوم شدن خواجه را که آن پیر مبشر شیخ صفی‌الدین بوده است (۲). از جمله فواید این حکایت علاوه بر موضوع ارادت

۱ - صفوة الصفا ص ۲۱۱

۲ - صفوة ۲۴۲-۲۴۳

فوق العاده خواجه در حق شیخ صفی الدین تاجائی که « غیاث الدین وزیر بالتماس شیخ را بعمارت خود آورد و هر شب بدستبوس میرسیدی و کلمات و نصایح راه نمای می شنیدی » موضوع توبه غیاث الدین بدست شیخ و تلقین گرفتن ازوست چنانکه میگوید : « وزیر غیاث الدین را بیاد آمد و ازحالی بحالی شد و درپای مبارک شیخ افتاد و بیخود شد معلومش شد که آن پیر (یعنی پیریکه در سردابه خواجه را تسلیم داده و بآتیه امیدوار ساخته بود) شیخ بوده است و توبه کرد و تلقین ستاند و صمیم فواد بعمیم اعتقاد مشحون گردانید و همچنان در طریقه عقیده تام و اعتقاد تمام ثابت القدم میبود تا شیخ بعالم بقا رحلت فرمود بزینت شیخ آمد و چون زیارت دریافت گفت که از این دلگیرتر و بروح تر مزاری در جهان ندیده ام و با ادا الله بر کتفه گفت من توبه بدست مبارک شیخ کرده ام و تلقین گرفته و مرید و مخلص و معتقد » .

داستان توبه خواجه غیاث الدین وزیر بدست شیخ صفی الدین و تلقین ستاندن او از شیخ که در کتاب صفوة الصفا ، بشرحیکه گذشت ، مندرج است در صورت صحت و مطابقت با واقع دارای اهمیت فراوان است . صاحب صفوة الصفا در پایان داستان بالا از قول خواجه غیاث الدین نکته دیگری که مؤید همین موضوع است نقل میکند و آن آگاهی خواجه از علم تصوف و سابقه معامله او بخدمت شیخ عماد الدین مرندی میباشد : « و من (یعنی خواجه غیاث الدین) علم تصوف نیکو دانسته ام و عملی نیز بخدمت شیخ عماد الدین مرندی ورزیده و این طریقه شیخ از جمیع مختار و ممتاز دیدم شیخ را در این طریق طریقت و علم منهج حقیقت دریای مواج دیدم »

۳ - در صفحه ۳۰۳ صفوة الصفا حکایتی راجع بنزول فرمودن شیخ قدس سره در تبریز بخانقاه رشیدیّه بالتماس وزیر غیاث الدین مندرج است و در ضمن آن از بازگشتن شیخ باردبیل و بیماری خواجه غیاث الدین و کس فرستادن شیخ پیرمش او سخن رفته .

۴ - در حکایتی دیگر از استقبال خواجه غیاث الدین شیخ را و او را در خانقاه

خود فرود آوردن یاد شده (۱) و نیز از حکایت مذکور در صفحه ۱۸۷ صفوة الصفا برمیآید که خواجه غیاث الدین وزیر را خانقاهی مخصوص در تبریز بوده است .

۵ - در حکایتی دیگر سماع صوفیانه در خانقاه منکوحه خواجه غیاث الدین با حضور شیخ و خواجه غیاث الدین مذکور است (۲) . این حکایت حاکیست که توجه خاندان رشیدی بتصوف و طریقت تاجائی بوده که علاوه بر خواجه رشیدالدین و خواجه غیاث الدین پرده نشینان حرم آنخاندان نیز نسبت بطریقت و مشایخ طریقت ایمان و ارادت داشته‌اند و بعلاوه از فحوای کلام برمیآید که خواجه غیاث الدین خود نیز در سماع صوفیانه شرکت میکرده است ، و خطاب شیخ که وزیر غیاث الدین را « فرزند محمد » خوانده و دستبوس کردن خواجه شیخ را جالب توجه است . این حکایت نیز در فصل « سماع صوفیانه در دوره ایلخانان » عیناً نقل شده .

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی

